

موضوعیت یا طریقت احکام

کنفرانس تگلکرامی

گروه عقل و جان

استاد محمد علی کوشا

سه شنبه ۱۲ فروردین

ساعت ۲۲

به نام خدا

کنفرانس موضوعیت یا طریقت احکام فقهی

سه شنبه شب، ۱۲ فروردین، گروه تلگرامی عقل و جان

دین به گمان من پدیده ای حذف شدنی در جوامع نیست، بلکه پدیده‌ای تفسیرشدنی است. به تعبیر افرادی چون هابرماس اگر به تاریخ بنگریم، سکولاریسم یک نقطه کوچک است، یعنی دین در کل تاریخ حضور داشته است و دوره کوتاهی شامل ۱۲۰-۱۰۰ سال است که ایده‌های سکولاری پیدا شده‌اند و دوباره در کل اروپا و حتی ایالات متحده شاهد رشد بازگشت به دین هستیم. در چنین شرایطی اگر نتوانیم دین را از سنت جدا کنیم و باب گفت‌وگوی دین با ابزارها و مفاهیم و مسائل تجدد را باز کنیم، حضور دین با پیوندهای سنتی‌اش در دنیای جدید فاجعه ایجاد می‌کند. یکی از این فاجعه‌ها واپس‌گرا کردن جهان اسلام است، دیگر اینکه دین را حاشیه‌ای (marginal) می‌کند و به حاشیه تمدن می‌راند و اجازه نمی‌دهد که انسان مسلمان، انسان بین‌المللی باشد و سوم اینکه با موضع نسبتاً سلبی که به مسائل می‌گیرد، احتمال رادیکالیسم نیز افزایش می‌یابد. بنابراین به نظر من حضور دین بدون دین پژوهی‌هایی که آن را از سنت‌های تاریخی جدا و امکان گفت‌وگو با دنیای جدید را فراهم کند، یعنی حضور دین با همان گذشته دو خطر به هم پیوسته دارد: نخست اینکه جامعه را عقب‌مانده می‌کند و برای عقب ماندگی نیز توجیه دینی ایجاد می‌کند و رابطه‌اش را با دنیای جدید و جهانی شدن قطع می‌کند و دوم اینکه جامعه را مستعد رادیکالیسم می‌کند.

یکی از چالش‌های مهم سنت و مدرنیته در جوامع اسلامی که هر انسانی که حتی کمی به دیانت پایبند باشد گرفتار آن است چالش فقه یا احکام اسلام با مدرنیته است.

فقه سنتی ما پیش‌فرض‌های کلامی و فلسفی دارد که آن پیش‌فرض‌ها در اثر تحولات نرم‌افزاری مدرنیته زیر سؤال رفته است. بعضی از احکام شرعی احساس می‌شود با عدالت سازگاری ندارد و برخی اصلاً در جهان مدرن قابل اجرا نیستند و برخی نیز کارکرد خلاف اهداف مسلم دینی پیدا کرده اند.

پیدا کردن راهکارهایی که به لحاظ نظری و عملی موجه، پذیرفتنی و در عین حال قابل اجرا باشند و اجرای آن‌ها پیامد غیرقابل قبولی به همراه نداشته باشد، دغدغه روشنفکران دینی و هر کسی است که به ضرورت دین در دنیای مدرن نظر دارد.

طبق حدیث شریف "إن هذا القرآن فی کل زمانٍ غضّ جدید" قرآن کریم در هر روزگار و دوره ای برای همان زمان تازگی و طراوت دارد و معنی فقه جواهری و اجتهاد پویا نیز همین است که متناسب با شرایط و احوال زندگی خودش را در ضمن حفظ اصول و ضوابط اساسی شریعت با اقتضات زندگی انسان تطبیق دهد و بتواند در هر دوره ای و در هر جایی برای زندگی واقعی انسان حکم صادر کند.

راه‌های فراوانی برای سازگار کردن فقه و الزامات جهان مدرن پیشنهاد شده است که توجه به مقاصد شریعت یکی از راه‌هایی است که بیشترین اقبال درون فقهی را داشته است. بر اساس این نظریه، بسیاری از احکام فقهی خود موضوعیت ندارد و احکام شریعت را باید از مقاصد آن تفکیک کرد و بگوییم احکام شریعت را در جهت مقاصد شریعت می‌خواهیم بفهمیم و احکام فقهی برای وصول به آن اهداف عالی، طریقت دارند.

در کنفرانس سه‌شنبه شب، استاد بزرگوار محمد علی کوشا "نظریه طریقت احکام فقهی" و زمینه‌ها و چالش‌ها و نتایج و اهداف و نیز ابعاد آن را بررسی خواهند فرمود.

با احترام

دبیر کنفرانس

سخن آغازین

بسم الله الرحمن الرحيم و به نستعين انه خير ناصر و معين

سلام بر دوستان گروه عقل و جان

برادر فرهیخته ی گرامی و ارجمندمان جناب آقای دکتر دیانی پیشنهاد بحثی با دوستان در خصوص « موضوعیت یا طریقیّت در احکام اسلامی » را مطرح فرمودند و قرعه شروع بحث را به نام من اعلام کردند.

نکاتی یاد آور می شوم تا عزیزان نیز به بهانه نقد آن، در روز و ساعت مقرر وارد بحث شوند :

1- آیا احکامی که از طریق آیات و روایات آمده موضوعیت دارند یا طریقیّت؟

دو واژه «موضوعیت» و «طریقیّت» هرگاه با هم ذکر شوند باتوجه به تقابل میان آنها دو مفهوم جداگانه خواهند داشت که هرکدام اصطلاحی جداگانه تلقی می شوند.

✓ مراد از اصطلاح «موضوعیت» این است احکامی که در اسلام وضع گردیده اند باهمان قالب و شکل و شمایل وضع شده اند، تا روز قیامت بدون هیچ گونه دخل و تصرفی باید بدانها عمل شود و درواقع خود آنها بعینه هدف شارع هستند.

✓ مراد از اصطلاح «طریقیّت» این است که احکام، طریق و راه و وسیله ای برای بهبود اوضاع اجتماعی هستند و چون چنین اند قابل تغییر برحسب زمان و مکان می باشند ؛ و چون غرض از تحقق آنها ، تعالی و رشد انسانی و بهبود جامعه اسلامی است، می توان آنها را به شکل هایی که مقتضیات زمان و مکان ایجاب می کند تحقق بخشید.

با توجه به بیان این دو اصطلاح، عباداتی از قبیل شکل وهیأت نماز و روزه و حج، اموری ثابت و پابرجا هستند که به صورت تغییر ناپذیر برای همه مکان ها و زمان ها هستند. بنابراین این گونه احکام عبادی نفساً «موضوعیت» دارند و به همین شکل و قالب وضع گردیده اند و نباید در قالب و کم و کیف آنها تغییری ایجاد شود.

2- اما احکامی از قبیل حدود و قصاص و دیات ، چون غرض از اجرای آنها ایجاد امنیت در جامعه است شکل اجرایی شان در صورتی که مقتضیات زمان و مکان پذیرای آنها نباشد می توان شکل احکام کیفری آنها را تغییر داد.

به عنوان مثال قطع دست دزد در زمان ما نه تنها عامل بازدارندگی از جرم نیست و تنبّهی بر آن مترتب نمی شود، بلکه چه بسا سبب نفرت و بیزاری عده ای از دین شود!

یا حکمی مانند سنگسار برای مردمان عصر ما پدیده ای چندش آور و نفرت انگیز به شمار می رود تا جایی که خود قوه قضائیه عملاً آن را نادیده انگاشت و از اجرای آن صرف نظر کرد!

چنین احکامی که در روزگار زمان نزول و مدت ها پس از آن نقش باردارندگی از جرم را داشت، اجرای آنها برای جامعه آن روز مفید بوده است، اما در عصر ما نه تنها بی نتیجه است بلکه به ضد غرض خود تبدیل می شود.

و همین طور است حیطة امور اقتصادی و تجاری که جامعه کنونی برای آنها نیازمند احکام جدیدی خواهد بود که برای تصویب آن باید به متخصصان امور اقتصادی و بین المللی مراجعه شود.

3- از آنجا که «عدالت» معیار و ملاک و مقیاس دین است و از آنجا که «عقلایی بودن» ، ملاک و معیار مسائل اجتماعی اقتصادی است، می توان نتیجه گرفت که احکام فقهی در همه مسائل تجاری و معاملاتی تا زمانی موثر واقع می شود که عنصر «عدل» و «عقل» جزو خمیرمایه آن باشد.

4- خلاصه کلام این که:

شریعت که همان بخش احکام است غیر از عقاید و اخلاق است؛ و بخشی از احکام عبادی هم غیر از احکام به معنای قانون اجتماعی است. قوانین اقتصادی و جزایی پانزده قرن قبل غیر از سازوکارهای قوانین مدنی و قانون تجارت و معاملات امروزه است.

حالا فرض کنیم قانونی متناسب با دوران عشیرگی و قبایلی بوده است، آیا همان قانون می تواند برای دوران صنعتی و مدرن دنیای امروز هم متناسب باشد؟

به هر حال کسی نباید منکر تاثیرات مثبت ارزشمند قوانین شرعی در دوران های پیشین به ویژه در عصر نزول و سال ها پس از آن باشد. ولی اکنون ما در دنیایی زندگی می کنیم که برخی از احکام جزایی آن روزگار را بر نمی تابد! باید برای این گونه مسائل راه حل علمی جستجو کنیم و راه حلی را پیش پای نسل امروزین بگذاریم.

این امری روشن است که قوانین کیفری از قبیل قطع دست دزد(مائده/۳۸)، مجازات محارب از قبیل قطع دست راست و پای چپ و نوعی به صلیب کشیدن(مائده/۳۳)، یا زدن زن ناشزه توسط شوهر(نساء/۳۴)، یا ایقاع بودن طلاق، یا نصفه بودن دیه زن، (برحسب روایات) ، یا نیمه بودن شهادت زنان (۲۸۲/بقره)، یا مجازات شلاق در امور دیگر و همچنین سنگسار و مساله سب النبی و جزئیاتی دیگر همچون عدم تساوی حقوق مسلمان با اهل کتاب و.. اینها چالش هایی است که ما پیش روی داریم.

آیا نباید درباره این گونه مسائل به درستی اندیشیده شود؟

آیا روی آوردن به قوانین عرفی در صورتی که هم عادلانه باشد و هم عاقلانه و هم اخلاقی و هم کارآمد و هم مورد استقبال مردمان، آیا این نگاه به معنای پشت کردن به دین خواهد بود؟!

دوستان گروه در این باره سوالات و نظرات خود را ابراز تا بحثی عالی شکل گیرد تا از داشتن چنین فضایی به نحو احسن استفاده برده شود.

باسپاس فراوان

پاسخ به سوالات

استاد محمد علی کوشا:

بسم الله الرحمن الرحيم

بادرود و تحیت فراوان به دوستان گروه به دنبال بحث پیشین در خصوص موضوعیت و طریقت احکام دین، برادر ارجمند بافضیلت جناب آقای دکتر دیانی، حاصل مباحثه جلسه پیشین را در قالب ۸ سوال به اینجانب باز گرداندند.

اینک توجه عزیزان را به این سوال ها و جواب ها جلب می کنم. امیدوارم به نتیجه مطلوبی دست یازیم:

◆ سوال اول:

چنین به نظر می رسد که پرسش از موضوعیت یا طریقت احکام، موضوعی "فقهی" نیست بلکه "فرافقهی" است. بلاواسطه ترین دانشی که چنین پرسشی در آن قابل طرح است، علم کلام است اما علم کلام نیز خود نیازمند تنقیح پیشین در دانش های بنیادی تری چون هستی شناسی، انسان شناسی، دین شناسی (متفاوت از علم کلام) و نیز تاریخ دین و فقه است. از این رو، به نظر می رسد ابتدا باید جایگاه درست و دقیق طرح پرسش را بررسی کرد.

🌸 جواب - موضوعیت یا طریقت احکام، بحثی لزوماً فقهی نیست.

این بحث می تواند در علم «أصول فقه» یا علم متولد نشده یا احیاناً «فلسفه فقه» مطرح شود. ولی به کارگیری آن در فقه نیز رادع و مانعی ندارد. در احکام فقهی چه بسا پای بسیاری از اصطلاحات علوم دیگر نیز به میان کشیده شود! چنان که برخی مباحث فلسفی در علم اصول فقه ورود نموده است. از سوی دیگر نمی توان منکر پیوستگی علوم به همدیگر شد، از همین

روی به تبع آن ممکن است برخی اصطلاحات در چند علوم ریشه دوانده و به تناسب مقام مورد استفاده قرار گرفته باشند.

◆ سوال دوم:

ملاک تفکیک احکام شرعی به دارای موضوعیت یا دارای طریقت کدام است؟

چرا عبادات خصوصا عباداتی نظیر زکات و خمس و... طریقت نداشته باشد؟

مثلا برخی گفته اند:

این پرسش اساسی، همیشه در اعماق ذهن جویندگان کمال و سعادت هست که چه چیزی، هدف اصلی از عبادت و پیمودن راه کمال بوده و چه چیزهایی، فرعی می‌باشد. یعنی هدف اصلی از تکامل (سیر و سلوک) چیست؟ و در مقابل، چه چیزهایی، به عنوان وسیله و طریقه، مورد توجه قرار می‌گیرد و هدف فرعی محسوب می‌شود؟ به بیان دیگر، چه چیزی را هدف اصلی از پیگیری برنامه‌ی تربیتی و سیر تکاملی خود قرار دهیم و چه چیزهایی را به حاشیه برانیم و به عنوان وسیله و راه رسیدن به آن هدف اصلی، بشناسیم؟

تمام مفاهیم عالی‌ی دینی، مانند توحید، نبوت، امامت، ولایت، معاد، غدیر، عاشورا، مهدویت، انتظار و همه و همه، فقط و فقط، برای رها شدن ما از عذاب‌ها و رنج‌های بی‌پایان اخروی، و همچنین رسیدن ما به لذت‌های بی‌پایان اخروی در درجات عالی‌ی بهشت است.

پس در یک کلام، خدا، پیامبر، امام، وحی، فرشتگان و هر آنچه در عالم هستی است، مقدمه‌ی رهیدن انسان‌ها از ناراحتی و ناخوشی ابدی در جهنم سوزان و رسیدن انسان‌ها به راحتی و خوشی ابدی در بهشت برین است. با این حساب، همه‌چیز، طریقت دارد برای کامجویی ما، و آنچه موضوع اصلی است و موضعیت تامّه دارد، «رها شدن از ناکامی» و «رسیدن به کامروایی و لذت‌های عالی‌ی» است.

یا گفته اند:

مگر هدف از نماز خود نماز است؟ خیر هدف از نماز هم قرب الهی است پس به این معنا که فرمودند باید طریقت داشته باشد و اگر بین طریقت احکام و تغییر پذیر بودن آن ملازمه قائل باشند احکام عبادی هم ثابت نیستند.

🌸 جواب : مهم احراز قطعی موضوعیت و طریقت است نه خود آنها. آنچه که «تعبدی» و «توقیفی» نباشد مشمول طریقت می تواند بشود. یعنی ما می توانیم با این دو قید وارد بحث شویم. در مورد تعبدیات - که اصل عبادات است نه لزوماً فروع آنها - و توقیفیات - که اصل شبه مناسک باشد نه لزوماً فروع آنها - قبلاً باید اثبات کنیم که امکان یا جواز چنین بحثی داریم یا نه. پاسخ من منفی است. کسی که پاسخ مثبت می دهد جای شارع نشسته است

مضافاً براین، احکام اجتماعی نوعاً ارشاد به حکم عقل دارد و به منظور رفع منازعات و مشکلات اجتماعی مردم تشریح شده است و لذا عقل کاملاً علت جعل در مورد آنها را درمی یابد، ازاین روی توانایی تسری دادن آن را به موارد مشابه خواهد داشت،

اما در باب عبادات این امر به جنبه تعبد و عبودیت و گاهی نیز به جنبه آزمایش و ابتلا مربوط می شود، لذا عقل نیز غالباً حکمی در مورد علت اصلی تشریح آنها نخواهد داشت و اگر همین حکمتهایی بیان شده در مورد آنها همچون «لعلهم یتقون» در باب روزه و غیر آن وجود نمی داشت، عقل چه در جنبه اثبات و چه در جنبه نفی، هیچ حکمی در مورد آنها نداشت، برخلاف احکامی اجتماعی و هیچ گاه نیز نه در دوره پیامبر(ص) و نه در دوره ائمه(ع) هرگز چنین نبوده است که مثلاً برای نمونه به استناد: «اقم الصلاة لذكری» ایشان مردم را به مناسک و دعاهایی به جای نماز فراخوانند به این استدلال که اینها نیز همان مقصد و حکمت نماز را برای فرد مکلف به دنبال می آورند.

اما در مورد احکام اجتماعی گاهی خود پیامبر(ص) و ائمه(ع) با توجه به شرایط و مکانهای مختلف به بیان تغییرات و استثنائات و گاهی به آوردن دلیل هایی برای احکام اجتماعی مبادرت می ورزیدند.

لذا می توان گفت این نظریه که احکام اجتماعی اسلام با توجه به روح حاکم بر جامعه وضع شده نظریه ای نیست که تحولات جامعه یا به تعبیری دیگر جبر زمانه موجب طرح چنین نظریه ای

شده باشد بلکه با دقت در ادله احکام اجتماعی نیز می توان این تناسب داشتن با زمان و شرایط را دریافت

به عبارت دیگر باید گفت هرگاه خدای تعالی کتابی را در برای هدایت بشر می فرستد و به همگان سفارش می کند که بدان عمل کنند، و در ضمن در میان همین آیات، احکام ارث و حجاب و ... نیز وجود دارد، بر فرد حکیمی که اتفاقاً بسیار مهربان نسبت بندگان نیز هست لازم است در مواردی که می توانند از این حکم تخطی کنند و یا باید تخطی کنند را نیز بیان نماید برای نمونه در مورد اینکه سرپرستی خانواده تنها به عهده مرد می باشد قرآن چنین تعبیری دارد:

«الرِّجَالُ قَوَّامُونَ عَلَى النِّسَاءِ بِمَا فَضَّلَ اللَّهُ بَعْضَهُمْ عَلَى بَعْضٍ وَبِمَا أَنْفَقُوا مِنْ أَمْوَالِهِمْ؛ مردان، سرپرست زندانند و برآنان مدیریت دارند، به دلیل آنکه خدا برخی را بر برخی برتری داده و [نیز] به دلیل آنکه از اموالشان خرج می کنند» (نساء/۳۴).

با دقت در این آیه دانسته می شود که علت سرپرستی مردان، برتری مدیریتی مرد در قبال زن، و دیگر تامین هزینه زندگی توسط مرد عنوان شده است که خود نشانگر این است که اگر در جامعه و یا خانواده ایی زنان دارای قدرت مدیریتی بیشتری نسبت به مردان شدند و یا زنان خود در کنار مردان به تامین معیشت مشغول باشند دیگر چنین حکمی حاکم نخواهد بود.

متأسفانه همواره دقت نکردن در این قیود مطرح در ادله، موجب شده احکامی مطلق و دائمی برای جامعه وضع گردد.

◆ سوال سوم:

در ادله اثبات دعوا در فقه مهمترین دعوا شهادت است. مراد از شهادت عمدتاً شهادت عدلین عادلین و در برخی موارد ۴ زن و در برخی موارد نیز دو زن هست.

با توجه به تنوع ادله اثبات که در سایه علم و تکنولوژی حاصل شده، این تعبیر- با همه صدماتی که به نظام قضایی و ترافعات و در مبحث حقوق مردم و حتی حقوق بشر وارد می کند

و در عرف قضا نیز از پشتوانه قوی استدلالی و بنای عقلا برخوردار نیست- با منحصر کردن بینه و دلیل اثبات در شهادت شهود آن هم صرفاً دو مرد، سایر ادله معتبر متکی به علم عرفی راپوشش نمی‌دهد، در شرع نیز از پشتوانه قوی برخوردار نیست چرا که اولاً برخی با استفاده از اطلاق بینات در «انما افضی بینکم بالبینات و الایمان» معنی مطلقی برای بینه قائل هستند و آن را شامل تمام ادله اثبات حتی علم قاضی می‌دانند. ثانیاً به صرف استناد به صفات مذکور برای شهود، نمی‌توان شهادت زنان یا حتی شهادت غیر مسلمان را که در پاره‌ای موارد پذیرفته شده است بی‌اعتبار تلقی نمود.

نظر استاد چیست؟

🌸 جواب : حقوق قضائی و کیفری من البدو الی الختم امری عرفی است و در زمره وظایف شرع نیست. در این باره سلسله مقالاتی به قلم آقای کدیور نوشته شده است که می‌توانید به مطالعه آنها بپردازید. گویا چندمقاله هم در مجله فقه در این موضوع وجود داشته باشد.

بنده نیز با تحول در این ابزارهای اثبات جرم و حقوق قضایی و کیفری موافقم اما باید این تغییرات همراه و همگام با مصالح و مقاصدی باشد که شارع در احکام بیان داشته است برای نمونه اثبات مقوله زنا در همان عصر نزول مبتنی بر چهار شاهد شده است در حالی که در ابواب دیگر گاهی برای اثبات جرم های دیگر به دو شاهد و یا اقرار فرد متهم بسنده شده که این مطلب خود از لزوم به کارگیری همین دقت و توجهی که شارع در جعل احکام داشته برای جعل احکامی مشابه در این زمانه حکایت دارد. و یا در برخی موارد علی رغم آنکه قاضی واقعا علم به موضوع مورد قضاوت دارد باز شارع او را مکلف به حکم کردن بر طبق شهود و ایمان می‌کند تا آنجا که پیامبر(ص) نیز از این قاعده مستثنی نمی‌گردد «إِنَّمَا أَفْضَى بَيْنَكُمْ بِالْبَيِّنَاتِ وَ الْإِيمَانِ وَ بَعْضُكُمْ أَلْحَنُ بِحُجَّتِهِ مِنْ بَعْضٍ فَأَيُّمَا رَجُلٍ قَطَعْتَ لَهُ مِنْ مَالِ أَخِيهِ شَيْئاً فَإِنَّمَا قَطَعْتَ لَهُ بِهِ قِطْعَةً مِنَ النَّارِ؛ ای مردم، من در میان شما به استناد گواهی گواهان و سوگند مدعیان و منکران داوری می‌کنم و چه بسا باشد که مردی با زبانتز از دیگری است [و من بر طبق ظاهر نیز حکم به نفع او دهم بنابراین]، اگر من [بر مبنای قضاوت خود] مقداری از حق برادرش را به او دادم [باید بداند که] برای او تکه ای از آتش جهنم را جدا ساخته ام» (کافی، ج ۷، ص ۴۱۴).

باید گفت اینها همه حکمتها و دوراندیشی هایی بوده که شارع مقدس در هنگام جعل احکام داشته است و یقینا شایسته و بایسته است که توسط قانونگذاران در هر برهه ای از زمان نیز مورد دقت و ژرف نگری قرار گیرد.

◆ سوال چهارم:

آیا این بحث شامل موضوعات فقهی هم می شود؟

مثلا آیا مباحثی چون جنون و بلوغ و رشد و هلال ماه و دهها موضوع دیگر و شرایط تحقق و حصول آنها نیز موضوعیت دارد یا طریقت؟ مثلا دیدن ماه برای اثبات اول ماه موضوعیت دارد؟ سن تعیین شده برای بلوغ که در روایات مشخص شده، موضوعیت دارد؟ جنون تعریفش همان است که فقها گفته اند؟ حجر و محجوریت شرایط و تعاریفش همان هاست؟

یا مثلا عاقله در بحث دیات موضوعیت دارد یا نهادهای دیگری چون بیمه و.. می تواند جایگزین شود؟

🌸 جواب: موضوعات فقهی علی الاغلب عرفی هستند مگر خلافش اثبات شود. در مورد سن بلوغ هم مقالات تحقیقی فراوانی نوشته شده است.

جزئیات مباحث جزایی آن چنان که گذشت تماما عرفی هستند.

باید بگویم مسائلی همچون رویت هلال و بلوغ و مسائلی نیستند که خود نیازمند قصد قربت و نیت باشند تا بحث مورد نظر در مورد آن جریان یابد جدا از آنکه چنانکه جناب کدیور نیز اشاره کرده اند تشخیص موضوعات عرفی و معنا و حدود آن از جمله خود معنای بیع غالبا با عرف است هرچند پاره ای از فقها در مواردی همین معنای بیع را هم به جهت جمود بر الفاظ روایت گاه از جمله اموری توقیفی دانسته اند و برای مثال معاطات (بیع بدون صیغه) که غالب معاملات مردم بدین وسیله صورت می گیرد را بیع به شمار نمی آورند.

◆ سوال پنجم:

اساسا تحديد عقود و ايقاعات به همان ها كه در زمان شارع بوده و نيازهاي جامعه زمان شارع را برطرف مي كرد و اين كه فقها هر قراردادي كه در حقوق مدرن وجود دارد را به همان عقود و ايقاعات گذشته ارجاع مي دهند را چگونه مي بينيد؟

🌸 جواب : عقود و ايقاعات تكليفش در علم حقوق اين زمان مشخص مي شود نه فهم فقهاي قرون ماضيه. به عنوان نمونه من طلاق را همانند نكاح عقد مي دانم نه ايقاع كه تحقق آن به رضايت طرفين نيازدارد و و در نهايت دادگاه آن را جاري مي كند نه مرد.

◆ سوال ششم

آيا بحث طريقت و موضوعيت احكام فقهي نبايد به بحث ديگري ارجاع شود كه اصلا آيا احكامي كه بنا بر تشخيص عقلاي زمانه ما موضوعيت ندارند اصلا مباحث شرعي و ديني نيستند و شارع در زمان خودش به عنوان رئيس العقلا ورود کرده است و نه به عنوان شارع؟ و نبايد امروز به جز همان موضوعات و احكامي كه بعينه در شرع موضوعيت دارد بقيه را وانهاد و به عرف و تخصص سپرد؟

🌸 جواب: بحث طريقت و موضوعيت متأخر بر انتظار از دين و انتظار از فقه است. فقه چهار قلمرو بيشتر ندارد: مناسك (عبادات)، شبه مناسك (مشربات، ماکولات و منکوحات)، سرخط برخی معاملات (از قبيل حرمت ربا) و ضمانت اخلاقيات (از قبيل حرمت دروغ و وجوب امانت داری). اغلب قريب به اتفاق مباحث معاملات از وظايف فقه محسوب نمی شود. در دو مورد نخست (مناسك و شبه مناسك) نیز در جزئیات و فروع آنها باب اجتهاد همچنان مفتوح است.

◆ سوال هفتم : چرا احکام عبادی نیز طریقت نداشته باشد؟!

مثلا چه اشکالی دارد که شارع، روش خاصی را برای ارتباط با او، که آن روش متناسب با مردم جزیره العرب بوده برگزینند، و سپس برای مردمی دیگر، در زمان و مکانی متفاوت، نتوانیم روشی متناسب با آن مردم برای ارتباط و اتصال با خدا پیش نهاد دهیم؟

چرا باید عبادات خط قرمز باشد و آن‌ها از محدوده‌ی تجدید نظر خارج کنیم؟

به عنوان نمونه قرآن می‌گوید: «... حتی یتبین لكم الخیط الأبیض من الخیط الأسود...»، حال اگر گروهی از مردم، در جایی زندگی کنند که نه خیط الأبیضی باشد و نه خیط الأسودی، چرا نباید به تناسب شرایط زمانی‌ای که در آن قرار دارند عبادت کنند؟

به کدامین دلیل، به صورت پیش فرض دخالت عنصر زمان و مکان را در عبادات باید نادیده بگیریم و عبادات را به همان حالت دست‌نخورده‌ی مردم عصر نزول باقی بگذاریم؟

اگر نگاه مقاصدی به شریعت داشته باشیم، و هدف از عبادت ارتباط و اتصال قلبی با خدا، و رسیدن به معنویت و آرامش بدانیم، چه اشکالی پدید می‌آید که سایر اشکال تجربه‌ی دینی، نظیر سماع صوفیانه را در محدوده‌ی عبادات داخل کنیم؟

و اگر هدف از عبادات، تنظیم مناسبات اجتماعی و رسیدن به وحدت و یکپارچگی، و افزایش اقتدار و عظمت مسلمین، آیا مناسک عبادی در شرایط فعلی چنین هدفی را برآورده می‌کند؟

و یا به عنوان نمونه وقت نماز صبح، آنگونه که در تاریخ ذکر شده مردم آن زمان به علت نبود روشنایی با تاریک شدن هوا می‌خفتند و در اوقات نماز صبح شروع ساعات کاری‌شان بود، حال امروزه با تغییر زمان و شرایط اجتماعی، اگر مردم ساعت ۸ صبح سر کار می‌روند، چه اشکالی دارد که در وقت نماز صبح وسعت قایل شویم و آن را تا شروع ساعت کاری مردم این زمانه موسع بدانیم، کما اینکه وقت نماز صبح مردم عصر نزول، شروع ساعت کاری‌شان بود. سیف

و یا تغییر قبله به سمت مکه، اگر آن زمان شرایط سیاسی و اجتماعی چنین تغییری را اقتضا می‌کرد، به خاطر آنکه از طعن‌های یهودیان ستیزه‌گر در امان باشند و با قبله‌ای متفاوت، هویتی متفاوت برای‌شان شکل گیرد، امروزه که دیگر چنین دلیلی وجود ندارد و آن شرایط سیاسی و

تاریخی از بین رفته، و با توجه به آیهی «ولله المشرق والمغرب فأینما تولوا فثم وجه الله»، چه اشکالی دارد که به شرق یا غرب یا هر جهت دیگری که خواستیم سر سجده فرود آوریم؟

و یا در حج، اگر زمانی حج لازم بود، به خاطر آنکه مسلمانان گرد هم آیند و از اوضاع یکدیگر باخبر شوند، و در اثر گفت‌وگو و نشست‌وبرخاست با یکدیگر دریابند که در کشورهای مسلمان چه می‌گذرد و با فرهنگ سایر ملل آشنا شوند و در ماه‌های حرام مردم در امن و امان بماند و از جنگ و خونریزی، صیانت شود، و با توجه به اینکه اسلام هنوز گسترش نیافته، مسلمان با دیدن یکدیگر دلگرم شوند و هویت‌شان به مرور شکل گیرد، با از بین رفتن همه‌ی این شرایط و محقق نشدن هیچ یک از اهدافی که وجوب حج را ضرورت بخشیده، اکنون چرا باید همچنان بر لزوم حج اصرار ورزید؟

🌸 جواب: اولاً بحث مقاصد الشریعه در فقه اهل سنت که برای عقل اعتباری قائل نیست قابل دفاع نمی‌باشد. درباره آن احتیاط باید کرد. به علاوه این بحث در اهل سنت تنها در غیرمنصوصات جاری است و بحث ما اتفاقاً در منصوصات است. شیعه که مستقلات عقلیه دارد نیازی به اقتباس مقاصد الشریعه پر مشکل از اشاعره ندارد.

ثانیاً در تعبدیات اصل نماز، روزه، حج و زکات قابل اجتهاد نیست. ملاکهایی که برشمرده اید مطلقاً قابل اثبات و احراز نیست که «تمام ملاک شارع» بوده باشد. از کجا احراز کرده اید که تمام ملاک حج گردهمایی مسلمانان است؟! اینکه غیرنماز هم وسیله نیایش باشد کسی جلویش را نگرفته، اما تجویز غیرنماز به جای نماز تنها از شارع برمی‌آید. حداقل من چنین دانشی ندارم! علیک بالاحتیاط الوجوبی فی التعبدیات و التوقیفیات القطعیة.


ثالثاً: جزئیات عبادات و توقیفیات لزوماً توقیفی و تعبدی نیستند و مشمول اجتهاد در مبانی و اصول می‌شوند.

البته ممکن است کسی بگوید طریقت و موضوعیت راه حل اصلی برای رفع مشکل فقه نیست، در این صورت می‌توان به راه‌های دیگر نیز اندیشید.

◆ سؤال هشتم:

ملاک اینکه احکام عبادی را موضوعی و اجتماعی را طریقی بدانیم چیست؟ از کجا می دانیم که قطع دست دزد مصلحت اخروی هم ندارد؟ مثلاً اینکه عقوبت اخروی او را کمتر می کند و یا چیز دیگری که ما نمی دانیم؟

یا در مورد وضو چرا نگوئیم هدف از تشریحش، نظافت در جامعه غیربهداشتی عرب جاهلیت بوده و در تمدن امروزی موضوعیت ندارد؟ چرا هدف زکات و توزیع متوازن ثروت را مالیات تامین نکند؟ گمان کنم مسأله اساسی محدوده توانمندی عقل در تشخیص ملاکات احکام است.

جواب:  مسأله اساسی محدوده توانمندی عقل در تشخیص ملاکات احکام است.

سخن بر سر این است که اگر در موردی عقل به خوبی به ملاک حکم تشریح شده آگاهی یافت هرگز نمی توانیم مدعی شویم که این آگاهی بلااثرست و قطع حاصل شده کآن لم یکن است.

مبحث اوامر ارشادی و مولوی نیز که از دیرباز محل بحث فقهای ما بوده است می تواند موید خوبی برای طرح مباحث این چنینی باشد.

(درپایان ارجاع می دهم دوستان عزیز را به مطالعه کتابهای: حق الناس / اسلام و حقوق بشر، بازخوانی شریعت، مجازات مرتد و آزادی مذهب، از محسن کدیور، و نیز دیگر مجموعه مقالات فقهی در سایت ایشان). محمد علی کوشا: